

کارآمدسازی و اصلاح ساختارها و صلاحیت‌ها

قوه قضائیه در راستای احیای حقوق عامه، علاوه بر ساختارهای رسمی تابعه خود می‌تواند و باید از ساختارهای غیررسمی استفاده کند.

۱. اصلاح و کارآمدی ساختارها و صلاحیت‌ها

بدون تردید قوه قضائیه در راستای وظایف خود باید به نحو تمام از ظرفیت ساختارهای خودش استفاده کند. البته صرف استفاده کفایت نمی‌کند، بلکه باید ساختار نیز در راستای هدف کارآمد شود. احیای حقوق عامه همان قدر که به قانون و دستور نیاز دارد، نیازمند بازتعریف روابط ساختاری نهادهای نظارت کننده قضایی و همچنین بهره‌گیری از ظرفیت‌های غیررسمی و کم‌هزینه نهادهای غیردولتی است. در واقع بخش عمده‌ای از هدررفت هزینه‌های عمومی تأمین‌کننده رضایت، به واسطه عدم ارتباط کارآمد بین نهادهای ذی‌ربط قضایی و همچنین عدم به کارگیری ساختارهای داوطلبانه مردمی است.

قوه قضائیه ساختارهای متعددی را در احیای حقوق عامه در اختیار دارد. در واقع غیر از محاکم که هر یک با رسیدگی به دعوی، اقدام به فصل خصومت می‌کنند، سازمان بازرسی کل کشور، دیوان عدالت اداری و دادستانی کل کشور نیز اقداماتی در حوزه احیای حقوق عامه انجام می‌دهند؛ اما مدلی برای همکاری مؤثر در این دستگاه‌ها با هم در قوه قضائیه وجود ندارد و در برخی موارد امکانات نهادی دستگاهی که باید اختیارات بیشتری داشته باشد از دستگاه دیگر کمتر است. البته روابط سازمانی منسجم و تعریف شده‌ای در داخل قوه قضائیه وجود ندارد. همین فقدان الگوی همکاری، بین قوه قضائیه و دستگاه‌های اجرایی از جمله سازمان حمایت از حقوق مصرف‌کننده و سازمان تعزیرات حکومتی نیز دیده می‌شود. به علاوه اهتمام جدی و قابل تمديد قوه مجریه در ابلاغ منشور حقوق شهروندی و شناسایی و انسجام بخشی به نظام حقوق و آزادی‌های عمومی در ایران، به دلیل فقدان محمل قانونی، می‌تواند با همکاری بین دو قوه مجریه و قضائیه تا حد درخور توجهی به نتیجه مؤثر منتج شود. در این راستا طراحی سامانه‌های الکترونیک هماهنگ‌ساز در راستای احیای حقوق عامه، به گونه‌ای که همه ساختارها را به نحو مقتضی

و در یک مسیر مشخص همراه سازد، می‌تواند اثربخشی هم‌افزایی نهادهای مربوط را عینی سازد و نتایج کارآمدتری را در قبال اقدامات قضایی موجود به دست دهد.

ساختار و صلاحیت دادستانی کل

نهاد دادستانی کل یکی از نهادهای بسیار مؤثر در همه نظام‌های حقوقی برای صیانت از حقوق مردم است. در مجموع اهداف کلی زیر برای نهاد دادستانی برشمرده شده است:

۱. تضمین حاکمیت قانون؛
۲. محافظت از آزادی و حقوق افراد؛
۳. مراقبت از دارایی و منافع دولت؛
۴. دفاع از نظم و منافع عمومی

در نظام حقوقی ما این نهاد تعبیه شده و طبق اصل ۱۶۲ قانون اساسی، ریاست آن در اختیار فردی همسنگ خود رئیس قوه است؛ اما در عمل اختیاراتی هم‌تراز با این جایگاه به او داده نمی‌شود. البته این بحران با بازنگری کلی قوانین آیین دادرسی کیفری و تنظیم فصل دهم این قانون تا حدی برطرف شد؛ ولی آیا وضع پنج ماده قانونی با احکامی مجمل و عبارت مناقشه‌آمیز و پیچیده می‌تواند ظرفیت قانونی لازم برای اجرای حقوق عامه را فراهم کند؟ بدون تردید ارایه «پیشنهاد، همکاری، پیگیری» نمی‌تواند به دردها و مصایب جامعه و مردم درباره نقض حقوقشان پایان دهد. عه و مردم درباره نقض حقوقشان پایان دهد.

به طور خاص ماده (۲۹۰) در متنی قابل تمديد آورده است: «دادستان کل کشور مکلف است در جرایم به اموال، منافع و مصالح ملی و خسارت وارده به حقوق عمومی که نیاز به طرح دعوی دارد از طریق مراجع ذی‌صلاح داخلی، خارجی یا بین‌المللی پیگیری و نظارت نماید»؛ اما نکته این است که این عبارات و اصطلاحات از جمله منافع و مصالح ملی برای نظام حقوقی ما از حیث عبارات قانونی، روشن و شفاف نیست تا بتوان انتظار پیگیری مؤثر دادستان کل را داشت. علاوه بر آن قانون به دادستان اجازه طرح دعوا نداده است؛ در حالی که مدعی‌العموم بدون اختیار حق دعوا نمی‌تواند آن چنان که لازم است به اقدامات ناقص حقوق عمومی ورود مؤثر داشته باشد. این رویکرد در توصیه‌های سازمان ملل نیز نسبت به حق دسترسی به عدالت و کمک حقوقی وجود دارد؛ به این ترتیب «در صورتی که

دادستان اطلاع پیدا کند پلیس، سایر دستگاه‌های تحقیقاتی یا مقامات بازداشت‌کننده به طور مکرر، حق دسترسی به کمک حقوقی را نقض می‌کنند باید اقدام مناسبی وجود داشته باشد».

البته دادستانی کل برای رفع این کاستی «دستورالعمل نحوه نظارت و پیگیری حقوق عامه» (۱۳۹۵) را صادر کرده است؛ اما مسأله این است که مفاد این دستورالعمل باید در قالب قانون درج شود تا مبنای پیگیری به تکلیف داشته باشد. به هر ترتیب ارایه لایحه‌ای قضایی در خصوص وظایف و اختیارات دادستانی کل با تمرکز بر احیای حقوق عامه، الزامات گریزناپذیر نظام قضایی ایران است.

ساختار و صلاحیت دیوان عدالت اداری

رسیدگی به شکایات مردم از دستگاه‌های دولتی و عمومی همانند تأمین اجتماعی و شهرداری‌ها، مطابق قوانین مشتت بر عهده مجموعه‌ای از دادگاه‌های اداری و دیوان عدالت اداری است. هر مقدار بتوان به گونه مؤثرتری به شکایت و اعتراضات مردم از این واحدها و نهادها رسیدگی کرد، می‌توان اذعان داشت که قوه قضائیه در احیای حقوق عامه مؤثرتر عمل کرده است. با این همه، این مجموعه از نهادهای تضمین‌کننده حقوق مردم در برابر دولت، همواره مورد فراموشی و غفلت هستند. از سوی دیدگاه مخدوشی که این نهادها را مرجع قضایی به شمار نمی‌آورد، ناخواسته مانع از توسعه و ارتقای این مجموعه می‌شود و از سوی دیگر با بی‌توجهی توأمان دستگاه قضا و قانون‌گذار روبه‌رو هستیم که در طراحی شاخص‌های توسعه قضایی در برنامه ششم برای همه مراجع قضایی حکم دادگاه‌های بخش هم در جدول شماره (۱۶) تحت عنوان شاخص‌های توسعه حقوقی و قضایی، شاخص تعریف می‌کند، ولی دیوان عدالت اداری را در زمره مراجع قضایی به شمار نمی‌آورد تا مورد حکم قرار دهد.

مشکل نظام دادرسی اداری به اینجا ختم نمی‌شود. مسأله دیگر این است که بسیاری از نهادها از شمول رسیدگی دیوان عدالت اداری خارج شده‌اند. این خروج از دایره نظارت به این معنا است که مردم اعتراض و شکایت دارند، ولی نهادی که باید رسیدگی کند از رسیدگی معذور است. به هر ترتیب حتی بدون احیاگر در نظام قضایی باقی مانده و قوه قضائیه که باید